

خاک کارخانه

پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی به‌شهر
و سرگذشت آخرین کارگران
شیواخادی



نویسنده

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات
شابک
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

خادمی، شیوا؛ ۱۳۶۸-
خاک کارخانه: پارچه های ناتمام چیت سازی
بهشت و سرگذشت آخرین کارگران / شیوا خادمی.
تهران: نشر اطراف، ۱۴۰۲.
۳۳۲ ص: مصور (بخشی رنگی).
۹-۷۰-۶۱۹۴-۶۲۲-۹۷۸
TS۱۴۰۸
۶۷۷/۰۰۹۵۵۲۲۲۵
۹۲۷۸۵۰۲

خاک کارخانه

پژوهش، روایت و عکاسی: شیوا خادمی



اطراف

ویرایش: الهام شوشتری زاده
بازبینی نهایی متن: مونا تاروردی
با تشکر از محمدرضا عبداللهی
طراحی نشانه نوشته: مریم گلپایگانی
صفحه آرایی: جواد آیت، حمیدرضا کیانی
چاپ: کاج صحافی: نمونه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴-۷۰-۹
چاپ چهارم: ۱۴۰۳، ۱۰۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصدق جنوبی، کوچه‌ی تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱، تلفن: ۲۲۹۰۲۹۷۵

atraf.ir



فهرست

۲۳ یادداشت عکاس و پژوهشگر

شیوا خادمی

۴۷ دستم به دستگاه نمی‌رسید

تامارا، بافنده‌ی کارخانه

۵۷ از باغچه‌ی کارخونه نعنا می‌چیدیم

گرچی، بافنده‌ی کارخانه

۶۹ سبزی قرمه‌های من هیچ‌وقت تیره نمی‌شد

نوروز، آشپز کارخانه

۸۱ صدا به صدا نمی‌رسید

معلم اکابر کارخانه

۹۷ هفت سالی از کارخونه اخراج شدم

سید معصومه، ریسنده‌ی کارخانه

۱۰۹ تا سه‌ی صبح نخ‌گرد می‌زدم

شهربانو رضوان، بافنده‌ی کارخانه

۱۲۳ به دیوارخونه می‌خ‌هم نمی‌تونستیم بزنیم

قاسم گل‌پور، رئیس سالن ریسنده‌ی

۱۳۵ پارچه مثل یه تیکه نون بود

علیرضا مزینانی، متصدی کنترل آمار، پسر حاج محمدعلی

۱۴۷ توی چمدانم ده پرتقال بود

سفرنامه‌ی حاج محمدعلی مزینانی

بازدید از کارخانه‌های نساجی آمریکا



۱۷۱ مثل بلور برف روی پارچه

قاسم محمدپور، رئیس پیشین کارخانه



۱۸۵ ما خاک کارخانه خوردیم

شعبان حسن پور و حسن روحانی،

تکنیسین های آزمایشگاه کارخانه

۲۰۱ اون تیکه زمین هنوز حاجت می ده

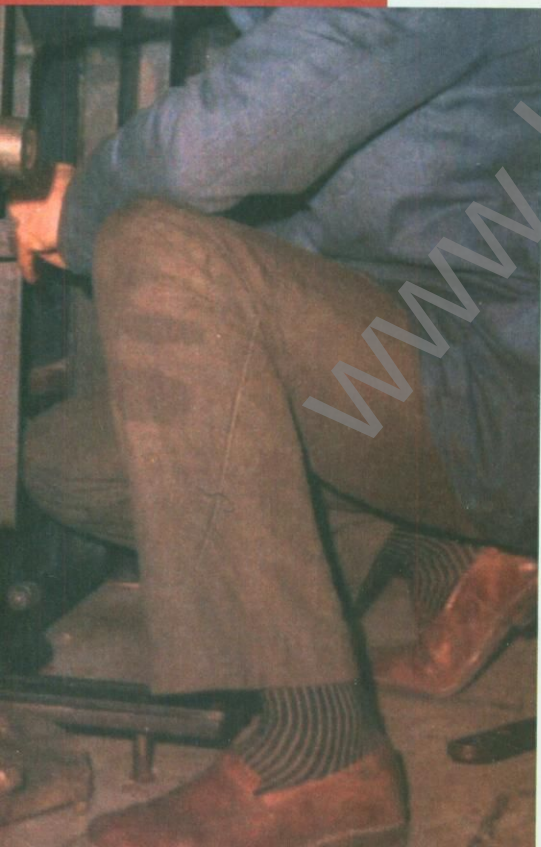
محمد بشارتی و فرشته آبکار،

ریسنده و بافنده ی کارخانه

۲۱۷ اشل حقوقی پایین بود

دانش شیریان، مدیر امور مالی کارخانه





۲۳۱ مِره هیچ یاد دَییه

ماه منیر، چله دوان کارخانه

۲۴۱ با باقی مونده‌ها زندگی می‌کنیم

شهربانوایزدی، از قسمت تکمیل

۲۵۳ همه‌ی نگاتیوها سوخت

قاسم لامعی،

راوی قصه‌ی عکس‌های کارخانه، پسر آقا جان

۲۶۳ انگار توی کارخونه دریا بود

خسرو معصومی، کارگردان

از ردپای کارخانه در فیلم‌هایش

۲۸۱ و در پایان...

شاید کارخانه شکوفه‌های پارچه‌ای بدهد

تاریخچه‌ی کارخانه

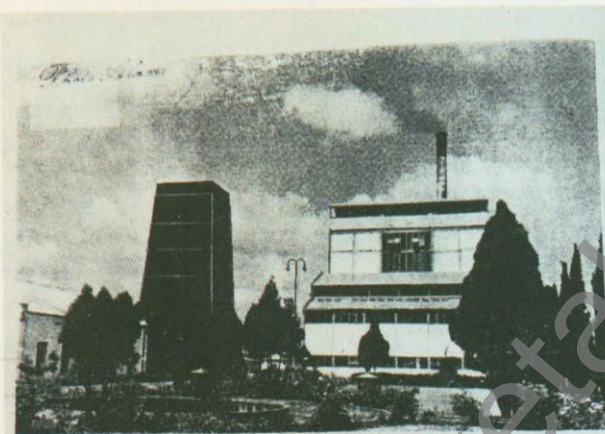
کارخانه‌ی چیت‌سازی بهشهر، بزرگ‌ترین کارخانه‌ی خاورمیانهⁱ و یکی از پرسودترین کارخانه‌های نساجی ایران، با همکاری کمپانی اُنویون ماتکس آلمان راه‌اندازی شد. ساخت و ساز کارخانه در سال ۱۳۱۴ شروع شد و در مهر ۱۳۱۷ به بهره‌برداری رسید. ماشین‌آلات کارخانه در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ میلادی در آلمان ساخته شده‌اند.ⁱⁱ

محوطه‌ی کارخانه‌ی چیت‌سازی در بخش شمالی شهر، در خیابان پهلوی (خیابان امام خمینی فعلی) و در مجاورت جنوبی ایستگاه راه‌آهن واقع بود. مساحت این محوطه هفتاد و پنج هزار مترمربع بود و ساختمان‌های اصلی مجموعه شامل بخش ریسندگی، بخش بافندگی و بخش رنگ‌رزی می‌شدند. فضاهای جانبی آن را ساختمان‌های تولید برق و برج خنک‌کننده، انبار محصول، انبار فنی و بارانداز، و فضاهای خدماتی‌اش را ساختمان امور اداری، گاراژ و ساختمان بیمه‌های اجتماعی تشکیل می‌دادند.ⁱⁱⁱ

واگذاری نسج‌جده و حساب‌نشده‌ی چیت‌سازی به بخش خصوصی در سال ۱۳۷۶ اتفاق افتاد و ناکارآمدی مدیریت جدید موجب افزایش روزافزون بدهی کارخانه به نهادهای دولتی و کارگران شد. کارخانه از آغاز دهه‌ی ۱۳۸۰ با رکود و خطر ورشکستگی مواجه شد و هزاران کارگری‌کار شدند. نگاه سوداگرانه به کارخانه و متعلقاتش موجب شد امروز تنها ویرانه‌ای از آن باقی بماند. بعد از تعطیلی بخش عمده‌ی کارخانه در حدود سال ۱۳۸۲ بیکاری در بهشهر افزایش یافت و چیت‌سازی با سابقه‌ای حدوداً هفتاد ساله در اواسط دهه‌ی ۱۳۸۰ به طور کامل از مدار تولید خارج شد.



قدیمی ترین عکس موجود از کارخانه‌ی چیت‌سازی بهشهر



منظره‌ای از کارخانه چیت‌سازی بهشهر



عطف به رساله مورخه ۱۲۱ اسفندماه ۱۳۱۱ نمره ۳۵۲۶ راجع به حمله
کارخانه چیت‌سازی اشرف با اونیون مانکس اینک سواد رایوت واصله از سفارت
شاهنشاهی در برلین محض استحضار آن موسسه محترم تلوا ایفاد میگردد.

سواد شرح فوق و سواد ضمیمه آن محض استحضار مقام محترم ریاست محترم وزرا محترم
تقدیم میگردد. ف. وزیر امور خارجه

نامه‌ی وزارت امور خارجه به بانک ملی ایران
درباره‌ی قرارداد کارخانه‌ی چیت‌سازی با اونیون مانکس

یادداشت ناشر

-۱-

«عزیزجون هنوز آن قدر قد نکشیده بوده که به دستگاه بافندگی برسد. زیر پایش چهارپایه می گذاشتند تا هم اندازی دستگاه شود. عزیزجون حتی دقیق نمی دانست که هفت سالگی رفت. کارخانه یا هشت سالگی و متأسفانه اطلاعات کارگران قدیم در دسترس نبود.»

خاک کارخانه ثبت تجربه های ناشنیده ترین حلقه های زنجیره ی کار در ایران است. این کتاب تاریخ شفاهی یک صنعت است و روایت دنیای کار اما از نگاه روایتگرانی که همیشه در حاشیه بوده اند و قصه هایشان در ثبت سرگزشت کسب و کارها در ایران کمتر به حساب آمده است. خاک کارخانه از عزیزجون شروع شده است؛ از ناشناس ترین کارگر واحد بافندگی چیت سازی به شهر. حکایت شیفتگی به نمایی از گذشته ی صنعتی ایران نیست و در دسته ی گزارش های سرد از وضعیت اجتماعی و کارگری ایران در دهه های گذشته قرار نمی گیرد. این کتاب نه روایت نوشتاری و حسرت و اندوهی شاعرانه است و نه داستان غمبار مرگ یک مکان. مستندنگاری رخدادی خاص در صنعت نساجی یا قصه ی در و دیوار و دستگاه و دوک و نخ هم نیست. خاک کارخانه قصه ی موفقیت و شکست و ماجرای فراز و فرود و نابودی را از زبان کارآفرین و سرمایه گذار نمی گوید. نگاهی است از درون، از لایه های زیرین و از منظر منابع انسانی خرد و خاموش، نه از سمت رده های رسمی و بالا. روایت کارگران بومی یا مهاجری است که روزگاری زندگی شان را با صدای سوت کارخانه تنظیم می کردند. آشپز و معلم اکابر و زنان بافنده و ریسنده ای که قوت زانوها و دست هاشان را در تار و پود پارچه ها تنیده اند و مردانی که شبانه روز دستگاه ها را سرپا نگه

داشته‌اند. مردمانی که در تاریخ کار ایران کمتر دیده می‌شوند.

خاک کارخانه حاصل پنج سال جست‌وجوی پژوهشگری صبور است. شیوا خادمی، عکاس و نویسنده‌ی این کتاب با حال‌وهوایی عاطفی و در جست‌وجوی ریشه‌هایش عکاسی و گفت‌وگو با همکاران سالخورده‌ی عزیزجون را آغاز می‌کند اما خیلی زود می‌فهمد این گفت‌وگوهای به‌ظاهر ساده چیزی بیشتر از خاطره‌گویی کارگرانی است که هنوز سرسختانه به محیط کار قدیمی‌شان عشق می‌ورزند. از دل این خاطرات کاری، کلیت و فضایی شکل می‌گیرد و مضمون‌هایی سربرمی‌آورند که نه تنها در تحلیل و ارزیابی تاریخ و مسیر کسب‌وکار در ایران به کار می‌آیند، بلکه تصویری از پیوند تنگاتنگ فضای کار، هویت شهر و مناسبات اجتماعی مردم شهر پیش چشم مان می‌گذارند.

-۲-

«کارخانه که قبل از این تنها برای اسم مکان بود، دیگر اسمی خالی نیست. همچون وردی جادویی، نامش را بارها از مردم شهر می‌شنوم و گوشم را برای شنیدن قصه‌هایش بزم می‌کنم. همیشه و همه‌جا حرفش است، در هر خانه‌ای، در صدای زنانی که چادرهای رنگی‌شان را به کمر می‌بندند و عصرها جلوی خانه‌ها می‌نشینند، در صدای پیرمردهایی که صبح‌ها در باغ شاه حلقه می‌بندند و از سیاست حرف می‌زنند، در عروسی و عزای همه چیز شهر در این کلمه‌ی سه بخشی ریشه کرده است: کارخانه.»

از مضامینی که نویسنده‌ی این کتاب، پنهان و بی‌شتاب، در حرف‌های پراکنده‌ی سالخوردگانِ خاطره‌باز دنبال می‌کند رابطه‌ی شهر و کارخانه است. بازنمایی معنا و اهمیت کار در حیات و هویت شهری کوچک که با ظهور کارخانه، زندگی روزمره‌اش ناگهان تغییر کرده است. می‌شد زیر عنوان کتاب را بگذاریم «چگونه سوت کارخانه صور اسرافیل شهر می‌شود» یا «چگونه کار و شهر همدیگر را تعریف می‌کنند و اقلیم بومی و فضای کار در هم می‌آمیزند».

بده‌بستان جغرافیای سرسبز به‌شهر با سازه‌ی صنعتی کارخانه‌ی چیت‌سازی، آمیختگی طراوت محیط طبیعی شمال با فلز و چرخ‌دنده و دوک، تصویری سینمایی و

به یادماندنی شده است. شاید آن پارچه های خوش آب و رنگ از دل این بده بستان متولد شده اند. تجربه نگاری انسانی ظریف و ریزباف این کتاب بوی گل های وحشی و خزه های مازندران را می دهد. از ویژگی های مهم خاک کارخانه این است که متنش با اقلیمی که روایت می کند هماهنگ است و روایتی صلب و جدامانده از پس زمینه ی رخدادها نیست.

-۳-

«دکتر گفت از بس پشت دستگاه سرپا و ایسادی، پدر پاهات رو درآوردی. ولی اون قدر اون جا رو دوست داشتم که دلم نمی خواست حتی کارم یه روز تعطیل بشه. با مادرشوهرم زندگی می کردم. آقام هم توی کارخونه کار می کرد. اون شب کار بود و من روزگار صبح که می رفتم کارخونه، اون خواب بود. بعضی وقتا مجبور بودم به مادرشوهرم سفارش کنم اگر آقام پرسید گرجی کی رفته، بهش بگه سوت رو که زدن، رفت. اما راستش من یه ساعت قبل از این که سوت رو بزن، می رفتم تا ماسوره و ماشین رو تمیز و آماده کنم. همه ها رو دوست نداشتم. دلم می خواست شنبه بشه تا برگردم کارخونه. الان هم به امام رضا قسم هنوز خیلی شب خواب کارخونه رو می بینم که پشت دستگاه جای همیشگیم و ایسادم.»

خاک کارخانه روایت مکان است اما از زبان بازماندگان. زنان و مردانی که کارشان را شورمندانه دوست داشته اند، جایی را که به آن ها هویت می داده، از دست داده اند و طعم فقدان بزرگ را چشیده اند. ادبیات بازماندگان از زیرگونه های روایت خاطرات جمعی است که نمونه هایی از آن - صداهایی از چرنوبیل، جنگ چهره ی رانه ندارد، آخرین شاهدان، زنی از برلین، ناکازاکی و غیره - به فارسی ترجمه شده و در خاطرات تألیفی جنگ هشت ساله هم موارد شاخصی از آن به چشم می خورد. ادبیات بازماندگان روایت خاطراتی است که معمولاً در کتاب های تاریخی جایی ندارند و با مرگ راویان شان از صفحه ی جهان محو می شوند. بازماندگان کارخانه ی چیت سازی به شهر در این کتاب یاد فضایی گم شده و محبوب را زنده می کنند؛ نمایی از پیوندی ناگسستنی با محیط کاری که کالبدش از دست رفته اما تصویر رؤیایی اش بر جای مانده است. آن ها آخرین آدم هایی اند که می دانند کارخانه برای این شهر چه می کرده، و اگر حرف های شان در این تجربه نگاری ثبت نمی شد شاید ما هیچ وقت درکی از آن پیدا نمی کردیم.

-۴-

«الان فکر مشغوله. فکر کنی آلتاير دارم. نه، اتفاقاً حواسم جمعه. از گذشته سخت بیرون میام. پدرم تعریف می کرد موقعی که راه آهن شمال رومی ساختن، توی اون پروژه کار می کرده. بعد از ساخت راه آهن، کارخونه ی چیت رو ساختن. بعدش هم خیلی از اونایی رو که توی پروژه ی راه آهن کار می کردن، آوردن کارخونه ی چیت سازی.»

خبرنگاران و مستندسازان و زندگی نامه نویسانی که گذارشان به ثبت روایت های سالخوردگان افتاده، می دانند که ساخت متنی منسجم و به سامان از گفت وگوبا مسن ترها کار دشواری است. آن ها گاهی خاطرات را به شکلی سیال به یاد می آورند و رشته های هر قصه را در قصه ی بی ربط دیگری می پیچند. ممکن است یک آن به خودت بیایی و ببینی در هزارتوی زندگی شان گم شده ای. نویسنده ی این کتاب نه تنها با ادب و عشق بسیار از پس مدیریت گفت وگوها برآمده، که ماهرانه سعی کرده لابلای پراکندگی ها به واقعیت پنهان نزدیک شود. شاید جزئیات کارخانه ای که در ذهن این زنان و مردان مانده عیناً مطابق واقع نباشد چون خاطره ها از غریب معنا ساز ذهن شان می گذرد و پژوهشگر هر قدر هم که تلاش کند، نمی تواند به راحتی تفسیرهای ذهنی را از واقعیت ها جدا کند. در این موارد، تنها کاری که از پژوهشگر بر می آید این است که با انتخاب راویانی گوناگون و طرح سؤال هایی هوشمندانه واقعیت را عیان تر کند. مؤلف این کتاب هم سرنخ های مهم را در گفت وگوبا چند راوی مختلف و از مسیر سؤال های متفاوت دنبال کرده تا از دل این پراکندگی ها یک کلان روایت منسجم بیافریند.

-۵-

«شب ها اول چهارتا بچه م رو نگاه می کردم که توی عالم خواب چقدر معصوم بودن. ردیف، کنار هم، مثل عروسک می خوابیدن. بعد شوهرم رو می دیدم که خوابیده. اون وقت آروم می رفتم به گوشه توی تاریکی تمرین می کردم تا گره زدن رو یاد بگیرم. سه ی صبح می خوابیدم تا شیش صبح.»

خاک کارخانه تصویر روشنی است از تعلق و دلبستگی به محیط کار و تأثیر ماندگار کار بر حس ارزشمندی در زندگی انسان؛ تعلقی که مدیران منابع انسانی این روزها در جست وجوی آن هستند.

در خاطره‌گویی‌های کارکنان سابق کارخانه‌ی چیت‌سازی به‌شهرمی‌بینیم که کارخانه برای آن‌ها موجودیتی توان‌بخش بوده. انگار کارخانه آن‌ها را کسی قوی‌تر می‌کرده؛ کسی که بیشتر از خود عادی‌شان انرژی و توان داشته، زودتر بیدار می‌شده و دیرتر می‌خوابیده، آسان‌تر از پس مشکلات برمی‌آمده، ماهرتر و مسلط‌تر بوده، و لم دستگاه‌ها را می‌دانسته. زن‌هایی که به نظرشان خود کارخانه‌ای‌شان حتی زیباتر بوده و آشپزی که به نظرش دست‌پخت آن روزهایش معرکه بوده، چیزی که الان یادشان مانده حس ارزشمندی و تمایز است؛ همان جادوی کار که هنوز هم برای نسل‌های مختلف ایران آرزو می‌کنیم. شاید گاهی چیت‌سازی به‌شهری که این راویان حرفش را می‌زنند تصویری برساخته باشد ولی همین تصویر برساخته هم از تعلق و دلبستگی کارکنانش پدید آمده است. دنیایی است که به دست آن خودهای قوی‌تر و ناشناخته‌شان ساخته شده. این که کمتر یادشان می‌آید که آن‌جا پیر شده‌اند، تحلیل رفته‌اند، انگشت و دست بریده‌اند و زخم برداشته‌اند، نارسایی تنفسی گرفته‌اند، مشکل شنوایی پیدا کرده‌اند و زانوهایشان توان ایستادن را از دست داده، نشان این است که در حافظه‌ی آدمی، ارزشمندی و تأثیرگذاری در جهان از یاد رنج‌ها قوی‌تر عمل می‌کند. این که در روایت‌های آن‌ها کفه به نفع خوشی‌های کارخانه سنگین‌تر است نه تنها چیزی از اعتبار این مستندنگاری کم نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد که آن هویت کارخانه‌ای چقدر بیش از اثر انگشت و حکم اداری و قرارداد در زندگی راویان تأثیر داشته و علاقه به محیط کار تا چه اندازه می‌تواند ماندگار باشد.

-۶-

«کارخونه خوش‌نام بود. الانم که اثری ازش نیست هنوز خوش‌نامه. وقتی به آقای می‌رفت خواستگاری، کافی بود به پدر عروس بگه من توی کارخونه‌م. اون وقت پدرو دخترش رو با خیال راحت بهش می‌داد. هر بار می‌شنیدم زنی توی کارخونه کار می‌کنه، خدا خدا می‌کردم نوبت منم برسه. انگار می‌خواستم خودم رو امتحان کنم. توی اون خانم چیزی بود که منم می‌خواستمش. کارخونه اعتبار دیگه‌ای داشت. جور دیگه‌ای بهت نگاه می‌کردن، به خصوص اگه زن بودی.»

خاک کارخانه جهانی خلق می‌کند که مختصات و زبان و فرهنگ خودش را دارد. از دل جست‌وجویی خانه به خانه و قصه به قصه اندک‌اندک سازه‌ای عیان می‌شود که

شاید کامل نباشد اما حاصل نگاه تربیت شده‌ی پژوهشگری جوان برای کاویدن همه‌ی جنبه‌های زندگی و دیدن رگه‌های زیبایی در جزئیات و خرده‌واقعیت‌هاست.

ابروایت این کتاب که برآمده از خاطرات، گفت‌وگوها، اسناد و مدارک تاریخی، عکس‌های تأثیرگذار از ویرانه‌ها، نقشه‌ها، پرتوهای کارگران، یادداشت‌های کاری، پارچه‌ها، اشیای به‌یادگار مانده و عواطف و اندیشه‌های پژوهشگر است دنیایی مستقل، گیرا و زنده را پی می‌ریزد که هراثر ادبی ماندگار سودای آن را در سردارد. در این جهانِ برساخته می‌شود سفر کرد و رنج‌ها و لذت‌های مردمانی دیگر را لمس کرد؛ سفری چنان که ادبیات برای مخاطبان‌ش آرزو دارد.

درباره‌ی پژوهشگر

شیوا خادمی دانش‌آموخته‌ی عکاسی است و نویسندگی را در کارگاه‌های کورش اسدی تجربه کرده است. او بعد از پایان تحصیلاتش در رشته‌ی عکاسی خبری در سال ۱۳۹۲ در مطبوعات مشغول کار شد و در دانشگاه فردوسی مشهد هم در دوره‌ی عکاسی پژوهش‌گرا تدریس کرد. مجموعه عکس «دوپیکر» خادمی در سال ۲۰۲۰ مقام اول فستیوال عکس استراسبورگ (RENDEZ-VOUS IMAGE) و در سال ۲۰۱۸ مقام اول جشنواره‌ی بین‌المللی آندره استنین روسیه را به دست آورد. او عکاس تقدیرشده‌ی هفتاد و ششمین جشنواره‌ی بین‌المللی عکاسی POY آمریکا در سال ۲۰۱۸ و فینالیست جایزه‌ی عکس لوالوآی فرانسه در سال ۲۰۲۰ بود. مجموعه عکس «اسمارتیز» خادمی در سال ۲۰۲۰ به مقام دوم جشنواره‌ی بین‌المللی آندره استنین روسیه رسید و در بهار ۱۴۰۲ در نمایشگاه «یادداشت‌هایی برای سفر به ایران، درس‌های آزادی» در شهر میلان به نمایش درآمد. عکس‌های مجموعه‌ی «خاک کارخانه» در نهمین دوره‌ی «ده روز با عکاسان» در خانه‌ی هنرمندان تهران و در نمایشگاهی گروهی با عنوان «رؤیاهای سیمانی» در گالری فوتون اسلونو به نمایش گذاشته شده‌اند. روحیه‌ی تعامل و همکاری او که مدت‌ها همراه کارشناسان بخش تألیف، ویرایش و صفحه‌آرایی اطراف روی این کتاب دوست‌داشتنی و مهم کار کرده، در دستیابی به فرم و محتوای فعلی این کتاب بسیار مؤثر بوده و تلاش‌های صبورانه‌اش برای رسیدن به متنی مستندنگارانه و در عین حال قصه‌گو و شیرین ستودنی است.